

جلوه‌ی دیگری از اپورتونیسیم نهادینه شده!

نقدی بر مقاله‌ی "موانع شکل سراسری مستقل کارگران!"

در شماره ۱۸۵ نشریه‌ی "پیام فدایی"، ارگان "چریک‌های فدایی خلق ایران"، به تاریخ آبان ۱۳۹۳ مطلبی با عنوان "موانع تشکل سراسری مستقل کارگران" با امضاء "ع. شفق" درج گردیده است.

از ابتداء پیدایش طبقه‌ی کارگر و آغاز مبارزات حق‌طلبانه‌ی این طبقه علیه سیستم سرمایه‌داری، ویروس ایده‌ی "تشکل مستقل کارگری" از اذهان بیمار روشن‌فکران خرده بورژوا به مبارزات طبقه‌ی کارگر سرایت کرده و این بیماری، علاوه بر تمام معالجاتی که از زمان مارکس و انگلس تا به حال صورت گرفته است، هنوز هم گلوی مبارزات طبقه‌ی کارگر را در سراسر جهان به سختی می‌فشارد.

به‌طور مشخص، مبارزات طبقه‌ی کارگر در ایران، پس از تثبیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به این ویروس مبتلا گردید و هم‌چون سایر نقاط جهان از این بیماری رنج می‌کشد.

اما، فاجعه‌ی زمانی عمق خود را نشان می‌دهد که افرادی که خود را معتقد به تئوری‌های ارائه‌گردیده از سوی رفیق مسعود احمدزاده و رفیق امیرپرویز پویان می‌دانند، در بیان موانعی که بر سر راه شکل‌گیری "تشکل مستقل کارگران" وجود دارند، با کلی‌گوئی و پریشان‌گوئی یکی به میخ و یکی به نعل می‌زنند.

در مطلب فوق‌الذکر، با این که "ع. شفق" دامن از موانع شکل‌گیری "تشکل سراسری مستقل کارگران" صحبت می‌کند، ولی در نهایت با هزار جور آسمان و ریسمان بافتن، تنها یک عامل، و آن هم عامل سرکوب رژیم را عنوان می‌کند و از سوی دیگر، به خاطر عدم اطلاع از تئوری‌های ارائه‌گردیده از سوی رفیق مسعود احمدزاده و رفیق امیرپرویز پویان، مدام تکرار می‌کند که با وجود مناسبات دیکتاتوری امپریالیستی "تشکل مستقل کارگران" امری ضروری است و از خواسته و فعالیت کارگران ناآگاهی که شعار "تشکل مستقل کارگران" را سر می‌دهند، دفاع و حمایت می‌کند.

"ع. شفق" هنوز نمی‌داند که در ساختار اقتصادی و سیاسی حاکم بر جامعه‌ی ایران یعنی سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم، امکان شکل‌گیری "تشکل مستقل کارگران" یک رؤیا است. (۱)

"ع. شفق" می‌نویسد:

"واقعیات نشان می‌دهند که پیشروی مبارزات دلاورانه کارگران، به‌طور عاجل نیازمند سازمانیابی و وجود تشکل‌های قدرتمند و سراسری کارگران در جامعه و از آن مهمتر غلبه بر موانع پیشروی چنین هدفی است."

"ع. شفق" نمی‌داند که: "در شرائط کنونی صحبت از یک جنبش کارگری واقعی در ایران بی‌معنی است. فشار و خفقان شدید از یک سو و این امر که تضادهای فرعی جامعه ما چون تضاد مشخص کار و سرمایه، تحت الشعاع تضاد اصلی خلق و امپریالیسم قرار گرفته است از سوی دیگر، باعث شده است که هرگونه جنبشی از همان آغاز رنگ سیاسی و توده‌ای به خود بگیرد و بدین ترتیب جنبش مستقل طبقه‌ی کارگر کم‌تر نمودی پیدا کرده است." (احمدزاده).

"ع. شفق" می‌نویسد:

"یک بررسی اجمالی از اوضاع زیست و معاش کارگران ایران نشان می دهد که وجود تشکل های مستقل کارگری و یا بالاتر از آن یک تشکل سراسری صنفی که بتواند از حقوق کارگران در مقابل سرمایه داران دفاع نماید ضرورتی مبرم و حیاتی برای کارگران ماست."

"ع. شفق" نمی خواهد بداند که "طبقه ی کارگر نه در یک جنبش کارگری، بلکه در یک مبارزه ی مسلحانه ی توده ای تشکل پیدا می کند و خود آگاهی می یابد." (احمدزاده). به عبارت دیگر، بر خلاف نظر "ع. شفق"، نه وجود "تشکل های مستقل کارگری و یا بالاتر از آن یک تشکل سراسری صنفی"، بلکه وجود یک تشکل سیاسی - نظامی در مقابل رژیم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم، ضرورتی مبرم و حیاتی برای ما و کارگران ماست.

"ع. شفق" نصف صفحه را سیاه می کند تا واقعیاتی را که "همه می دانند" و همه هم به تر از خودش می دانند، بازگو کند: "همه می دانند که شرایط مصیبت باری ... وضع کارگران ایران در زیر سیطره رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی و دیکتاتوری ذاتی آن است."

"ع. شفق" پس از تکرار واقعیاتی که "همه می دانند"، با آوردن عبارت "بمب ساعتی" نهان خانه ی ذهنی خویش را به نمایش می گذارد و اعتقاد عمیق اش را به "اعتصاب همه گانی سراسری و قیام مسلحانه ی عمومی" بر ملا می سازد: "از سوی دیگر همین واقعیت مادی، به صورتی گریز ناپذیر، هر روز بیش از قبل، طبقه کارگر ایران که برای مرگ و زندگی می جنگد را برای حفظ شرایط بقاء و تامین حقوق حقه خود در پیشاپیش سایر زحمتکشان و محرومین به جلوی صحنه مقاومت و مبارزه بر علیه نظم موجود گسیل کرده و به یک "بمب ساعتی" برای نظام حاکم تبدیل ساخته است."

"ع. شفق" هرگز نخواهد دانست که با تکوین امپریالیسم در اواخر قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰، گسترش مناسبات سرمایه داری از اروپا به سایر کشورهای جهان آغاز می گردد. در این پروسه، پیدایش مناسبات سرمایه داری در این نقاط، دیگر نمی تواند به شکل کلاسیک که در اروپا صورت گرفت، اتفاق بیافتد و به همین دلیل هم شکل انقلاب در این کشورها از شکل "قیام مسلحانه ی عمومی" به شکل "مبارزه ی مسلحانه ی توده ای و طولانی" تغییر می یابد. یعنی این که مبارزه ی مسلحانه ی توده ها، مناطق مختلف کشور را به تدریج آزاد خواهد ساخت و هیچ طبقه و هیچ قشری نمی تواند مانند "بمب ساعتی" عمل کرده و رژیم وابسته به امپریالیسم را سرنگون نماید.

"ع. شفق" با تأکید بر "وقوع اعتراضات و اعتصابات پی در پی کارگران در این یا آن شهر و واحد صنعتی، درگیری با کارفرمایان و تجمع آن ها در مقابل نهادهای سرکوب یا جلوی درب کارخانه و غیره"؟؟؟ و همچنین با "مطالعه شمار فزاینده این گزارشات" متوجه شده است که "مبارزات کنونی کارگران با خواست پیگیری حداقل مطالبات صنفی و بویژه عدم پرداخت دستمزدها شروع شده و تا خواست برحق کارگران برای داشتن حق تشکل و ایجاد تشکل های کارگری مستقل از کارفرما و دولت به منظور دفاع از سطح معیشت و زندگی شان را در بر می گیرد."

در این قسمت، "ع. شفق" نیز همانند سائر اپورتونیست ها واقعیتی را تحریف می کند. خواست کارگران در ۹۹ درصد از موارد فوق الذکر، دریافت دستمزدهای معوقه بوده است و نه "داشتن حق تشکل و ایجاد تشکل های کارگری مستقل از کارفرما و دولت"؛ زیرا کارگران بسیار بهتر از "ع. شفق" می دانند که در صورت وجود "تشکل های کارگری مستقل از کارفرما و دولت" باز هم با شکم گرسنه نمی توان در جلسات این گونه تشکل ها شرکت کرد!!!

"ع. شفق" می نویسد:

"اگر قرار به توهم پراکنی و منحرف کردن نظر کارگران از ماهیت دیکتاتوری حاکم نباشد، باید با توضیح واقعیات، تأکید کرد که حق داشتن تشکل های مستقل حق طبیعی کارگران است و برای تحقق آن هیچ راهی غیر از مبارزه و گسترش آن

در مقابل کارگران وجود ندارد. اما همان طور که کارگران در تجارب عینی خویش دیده اند، انتظار پذیرفتن موجودیت و تحمل تشکل های مستقل واقعی و صنفی کارگران توسط قدرت حاکم در چارچوب این دیکتاتوری، انتظار بیهوده ای است و بدون مبارزه سیاسی در جهت سرنگونی رژیم دیکتاتور حاکم و تضعیف این دیکتاتوری هیچ تشکل صنفی واقعی سراسری کارگران نمی تواند پا گرفته و نهادینه گردد.

"ع. شفق" این را نیز نمی داند که "حق داشتن تشکل های مستقل"، حق طبیعی کارگران نیست، بلکه حق اجتماعی آنان است. زیرا حقوق طبیعی به حقوقی اطلاق می گردد که از طبیعت انسان سرچشمه می گیرند مانند حق نفس کشیدن و یا به عبارت به تر حق زنده گی.

طبقه ی کارگر به این دلیل حق داشتن تشکل های مستقل را می یابد که عمل اجتماعی "کار" را انجام می دهد؛ بنابراین حق داشتن تشکل مستقل، حق اجتماعی کارگران است.

اما "ع. شفق" با بیان عبارت "مبارزه سیاسی در جهت سرنگونی رژیم دیکتاتور حاکم"، به نوعی "زیر آبی" می رود. زیرا وی حداقل این موضوع را می داند که "در شرایطی که کارگر ناگزیر در بند نان و آب خویش است، کارگر نه امکان پذیرش مبارزه ی سیاسی را دارد و نه آن را می پذیرد ... مبارزه ی سیاسی در جامعه ی ما ناگزیر باید مسلحانه باشد ... در شرایط کنونی هر مبارزه ی سیاسی به ناچار باید بر اساس مبارزه ی مسلحانه سازمان یابد." (احمدزاده).

اگر "ع. شفق" هنوز خود را معتقد به تئوری های ارائه گردیده از سوی رفیق مسعود احمدزاده و رفیق امیر پرویز پویان می داند، با بیان این عبارت خود را موظف ساخته است که توضیح بدهد که در کجای تئوری انقلاب ایران یعنی مبارزه ی مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک گفته شده است که در شرایط حاکمیت دیکتاتوری امپریالیستی، بایستی مبارزه ی سیاسی کرد؟ و یا در شرایط سلطه ی دیکتاتوری امپریالیستی، چه گونه یک مبارزه ی سیاسی صرف، می تواند به سرنگونی رژیم دیکتاتور حاکم و یا تضعیف این دیکتاتوری منجر گردد؟ و یا چه گونه تضعیف دیکتاتوری می تواند به پا گرفتن و نهادینه شدن تشکل صنفی واقعی سراسری کارگران ختم گردد؟ بنابراین "ع. شفق" هنوز متوجه نشده است که بر اساس تئوری مبارزه ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک، تنها با انجام و گسترش مبارزه ی سیاسی - نظامی در سطح جامعه است که می توان هم سلطه ی دشمن را ابتدا در سطح منطقه ای و سپس در سطح کشوری درهم شکست و هم شرایط را نه تنها برای شکل گیری تشکلات واقعی و مستقل صنفی طبقه ی کارگر، بلکه برای افشار مختلف زحمت کشان نیز آماده ساخت.

"ع. شفق" ادامه می دهد:

"این واقعیتی است که در جنبش کارگران در سال های اخیر ما شاهد تلاش های ارزشمند کارگران آگاه در برپایی سندیکا و اتحادیه های خویش در برخی رشته ها بوده ایم." (تأکید از ما).

این جاست که "ع. شفق" یکی به میخ و یکی به نعل می زند.

وی که در سطور قبلی قسم حضرت عباس را خورده بود که با وجود دیکتاتوری امپریالیستی، امکان تحقق "تشکل های مستقل کارگری" وجود ندارد، دم خروس اش بیرون می زند و تلاش های غیرراه گشای کارگران ناآگاه را در برپایی سندیکا و اتحادیه، ارزش مند توصیف می کند.

"ع. شفق" در نقش پیش رو طبقه ی کارگر به جای این که به کارگران، راه درست سازمان یابی و مبارزه در شرایط فعلی ایران، یعنی تلاش در برپایی سازمان سیاسی - نظامی و انجام مبارزه ی مسلحانه را حداقل رهنمود بدهد، با ارج نهادن به تلاش های غیرراهگشا و تشویق آنان به تداوم این راه بی ثمر، خاک بر چشم طبقه ی کارگر می پاشد.

واقعن که!، در شرائط سلطه‌ی امپریالیستی "پیش‌رو واقعی، باید در جریان مبارزه‌ی مسلحانه، با عمل سیاسی - نظامی به وجود آید" (احمدزاده) ولاغیر.

نهایتن "ع. شفق" مقاله‌اش را با تأکید بر این اصل مهم؟ جمع‌بندی می‌کند که:

"امر چگونگی سازمان‌یابی طبقه کارگر و اشکال مناسب آن تنها از بررسی عینیت جنبش خود این طبقه استخراج می‌گردد. هر گونه بی‌توجهی به این واقعیت با هر توجیه و ادعایی، جز در غلطیدن به دام سوپراکتویسم و جدائی از طبقه کارگر و به هرز بردن تلاش‌های مبارزاتی آن فرجامی ندارد."؟! (تأکیدها از ما).

در این جا، با آوردن عبارت "عینیت جنبش خود این طبقه"، "ع. شفق" نشان می‌دهد که کلی‌گویی بی‌ربط و نامفهوم را خوب فراگرفته است.

چرا که در سرتاسر مطلب‌اش، اثری از "بررسی عینیت جنبش طبقه‌ی کارگر ایران" مشاهده نمی‌شود و چنین به نظر می‌رسد که وی این "عینیت جنبش طبقه‌ی کارگر ایران" را در ذهنیت خویش مورد بررسی قرار داده است.

بررسی عینیت جنبش طبقه‌ی کارگر ایران به وضوح نشان می‌دهد که در شرائط حاکمیت سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم، مؤلفه‌های عمده‌ای چون مناسبات اقتصادی تک محصولی و اعمال دیکتاتوری عریان و عنان‌گسیخته‌ی امپریالیستی که خود باعث جدائی غم‌انگیز پیشرو از طبقه نیز می‌گردد، اساسن به طبقه‌ی کارگر امکان این سازمان‌یابی صنفی خویش را به هر شکلی هم که باشد، نمی‌هد!

افزون بر این، مگر تلاش‌های مبارزاتی طبقه کارگر، یعنی همان مبارزات خودبه‌خودی این طبقه، در شرایط حاکمیت امپریالیستی، قرار است به فرجامی مطلوب و راهگشا بیانجامد که حال عده‌ای یا جریان‌اتی با درغلطیدن به دام ذهنی‌گرایی، آن تلاش‌های مبارزاتی را به هرز بیرند و باعث جدائی از طبقه هم بشوند؟! عامل اصلی و عمده در جدائی غم‌انگیز پیشرو از طبقه، همان دیکتاتوریت، نه ذهنی‌گرایی این یا آن جریان سیاسی!

اما "ع. شفق" یاد گرفته است که پس از جمع‌بندی، بازهم با آسمان و ریسمان بافتن، به تناقض‌گویی‌اش ادامه بدهد:

"تمامی واقعیات تاریخی و مشخص جامعه ما نشان می‌دهند مانع اساسی تشکل طبقه کارگر نه "عدم آگاهی"، "فرقه‌گرایی"، "تشکل‌ناپذیری کارگران به دلیل پراکندگی" و ... (که نقش هر یک در این وضعیت غیر قابل انکار است) بلکه عامل سرکوب و سدی ست که طبقه حاکم با زور عریان در مقابل هر گونه تلاش‌های دلیرانه کارگران ما برای سازمان‌یابی خویش و پی‌ریزی تشکل‌های واقعی مستقل خود، ایجاد کرده است."

تناقض‌گویی "ع. شفق" این جاست که از یک سو می‌گوید که مانع اساسی تشکل طبقه‌ی کارگر، عامل سرکوب و زور عریان طبقه‌ی حاکم است و از سوی دیگر تأکید می‌کند که نقش هر یک از عواملی مانند "عدم آگاهی"، "فرقه‌گرایی"، "تشکل‌ناپذیری کارگران به دلیل پراکندگی و ..."، در چرایی این وضعیت غیر قابل انکار است؟! پیدا کنید پرتقال فروش را!

"ع. شفق" هنوز ادامه می‌دهد که:

"تنها با رشد و کانالیزه کردن مبارزات جاری با هدف ایجاد شکاف در سد دیکتاتوری حاکم است که ایجاد "تشکل سراسری کارگران" و اصولاً هر گونه تشکل مستقل کارگری در چنین بستری امکان تحقق و ادامه کاری و بقا پیدا خواهد کرد."

"ع. شفق" نهایتن در آخرین جمله‌ی خود نشان می‌دهد که هیچ چیز از تئوری مبارزه‌ی مسلحانه را فرانگرفته است که در پی رشد و کانالیزه کردن مبارزات جاری روان شده است. این مبارزات جاری چه چیزی می‌باشند؟ مگر به غیر از تلاش‌های نافرجام کارگران در داخل کشور و هورا کشیدن‌های مدعیان رهبری آنان در خارج از کشور، چیز دیگری هم می‌باشد؟ چه گونه رشد و کانالیزه کردن این مبارزات نافرجام طبقه و تعریف و تمجیدهای مدعیان مذکور می‌تواند در سد دیکتاتوری شکاف ایجاد نماید؟

"ع. شفق" نه فقط از تئوری مورد ادعایش چیزی متوجه نشده است، بلکه توانائی درس‌گیری از تجارب تاریخی که خود نیز شاهدش بوده است را ندارد! تجربه‌ی سی و چند سال گذشته، به خصوص تجارب سال‌های ۵۶ و ۵۷ به عینه نشان داد که در شرائط سلطه‌ی دیکتاتوری امپریالیستی، حتا با شکاف در آن نیز، امکان سازمان‌یابی و ایجاد تشکل صنفی و پایدار کارگران وجود ندارد. هرگونه اقدامی در این زمینه، چه از سوی خود طبقه (مبارزات خودبه‌خودی) و چه از سوی روشن‌فکران (تشکیلات‌های سیاسی)، با شکست قطعی روبرو خواهد گشت و همان‌طور که تئوری مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک تأکید می‌نماید و به ما می‌آموزاند، تنها در پروسه‌ی یک مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای و طولانی‌ست که کارگران، به شکل واقعی و در عمل، این امکان را خواهند داشت تا نه تنها تشکل مستقل صنفی، بلکه تشکل مستقل سیاسی خویش (حزب) را نیز به همراه روشن‌فکران انقلابی و رهبران پیشرو کارگری برپا نمایند.

کاش "ع. شفق" سعی می‌کرد که متوجه بشود که "تجربه نشان داده است که راهی نیست جز راه مبارزه‌ی مسلحانه ... مبارزه‌ی مسلحانه آن شکل از مبارزه است که زمینه‌ی آن مبارزه‌ی همه‌جانبه را تشکیل می‌دهد و تنها در این زمینه است که اشکال دیگر و پرتنوع مبارزه ضروری و سودمند می‌افتد ... در این جا، در شرائط کنونی تنها افشاگری سیاسی - نظامی، تنها عمل مسلحانه‌ی ماهیتن سیاسی است که وسیله‌ی توانای "متلاشی ساختن رژیم" است ... در شرائط کنونی هر مبارزه‌ی سیاسی به ناچار باید بر اساس مبارزه‌ی مسلحانه سازمان یابد." (احمدزاده).

در پایان لازم به ذکر است که "ع. شفق" فراموش کرده است که از طرف‌داران دوآتشه‌ی سازمان‌یابی صنفی کارگران و "تشکل مستقل کارگران" سؤال کند که اینان اگر حکیم‌اند، چرا سر خود دوانمی‌کنند و خودشان را متشکل نمی‌سازند؟ کسانی که ناله و زاری‌های‌شان در مورد "تشکل مستقل کارگران" گوش فلک را کر کرده است؛ کسانی که خروارها کاغذ سفید را در مورد مزایای "تشکل مستقل کارگران" سیاه کرده‌اند، قادر به فعالیت تشکیلاتی در کنار هم‌دیگر نیستند؟! گویا مرگ خوب است، ولی برای همسایه!

طرف‌داران "تشکل مستقل کارگری" مجبورند که متوجه بشوند که تا زمانی که تشکل ناپذیر هستند، تا زمانی که دارای خصلت‌های تشکل‌گریزی می‌باشند، - و در این جا خود "ع. شفق" هم در کنار اینان - تا زمانی که دست از برخورد سکتاریستی برندارند و تحمل دمکراسی تشکیلاتی را نداشته باشند، محکوم هستند که همواره به دنبال مبارزات خودبه‌خودی توده‌ها روان باشند.

(۱) رجوع کنید به مقاله‌ی "تشکل مستقل کارگری، واقعیت یا رؤیا!"، مندرج در نشریه پیام سیاهکل، شماره‌ی ۱۰:

http://19bahman.net/Nashriyeh/Payam-e_Siahkal/Shomareh_10.pdf

سر مقاله‌ی نشریه‌ی پیام سیاهکل، ارگان سازمان ۱۹ بهمن، شماره‌ی ۲۵، دی ۱۳۹۳

بازگشت